**حکایت (درخت علم)**

حاکمی را خبر می‌دهند که درختی عجیب در هندوستان است که اگر کسی میوه‌ی آن را بخورد، هرگز پیر نمی‌شود. حاکم یکی از نزدیکان خود را برای یافتن چنین درختی، به سوی هندوستان، روانه می‌کند. آن شخص، پس از جست‌وجوی بسیار به نتیجه‌ای نمی‌رسد و با هر کس در این باره گفت‌وگو می‌کند با تمسخر و تعجّب، روبه‌رو می‌شود. سرانجام، ناامید می‌شود و قصد بازگشت می‌کند؛ امّا پیش از اینکه بار سفر بندد با دانشمندی روبه‌رو می‌شود و با شگفتی از او پاسخ می‌شنود: این درختی که تو می‌گویی و به دنبال آن هستی، همان «درخت علم» است.

شیخ خندید و بگفتش ای سَلیم این درخت علم باشد ای علیم

تو به صورت رفته‌ای، ای بی‌خبر زان ز شاخ معنی‌ای، بی بار و بر

گه درختش نام شد، گاه آفتاب گاه بحرش نام شد، گاهی سحاب

آن یکی کِش صد هزار آثار خاست کمترین آثار او، عمر بقاست